

## بهلول

بُهلول (بهلول دانا، بهلول مجنون کوفی یا ابو وهیب بن عمرو صیرفی کوفی، یکی از عقلای مجانبین سدهٔ دوم هجری و معاصر هارون الرشید بود. وی در کوفه نشو و نما یافت و مردم محل او را با نام فارسی بهلول دانا می‌نامیدند. هارون و خلفای دیگر از او موعظه می‌طلبیدند. او در همان شهر ادب می‌آموخت و سپس به صورت دیوانگان درآمد. او در سال ۱۹۰ ه. ق وفات یافت اخبار و نوادر و اشعار زیادی به وی منتسب است.

وی شیعه بود و احتمالاً در سال ۸۰۴/۱۸۸ بود که هارون الرشید را ملاقات کرد. بهلول را از شاگردان امام جعفر صادق (ع) دانسته‌اند. زمانی که از سوی هارون الرشید در معرض خطر قرار گرفت خود را به جنون زد ولی در مواقع لزوم به مردم پند و اندرز می‌داد.

مقبره بهلول در بغداد قرار دارد و سنگ قبری به تاریخ ۵۰۱ قمری لقب او را «سلطان مجذوب» نوشته‌است. واژهٔ بهلول در عربی به معنای «شاد و شنگول» است.

## داستان بهلول

آورده اند که شیخ جنید بغدادی به عزم سیر از شهر بغداد بیرون رفت و مریدان از عقب او می رفتند شیخ از احوال بهلول پرسید . مریدان گفتند او مرد دیوانه ای است . شیخ گفت او را طلب کنید و بیاورید که مرا با او کار است . تفحص کردند و او را در صحرائی یافتند و شیخ را پیش بهلول بردند . چون شیخ پیش او رفت دید که خستی زیر سر نهاد و در مقام حیرت مانده شیخ سلام نمود بهلول جواب او را داد و پرسید کیست ؟ گفت من جنید بغدادی ام بهلول گفت تو ای ابوالقاسم که مردم را ارشاد می کنی آیا آداب غذا خوردن خود را می دانی ؟ گفت : بسم الله می گویم و از جلوی خود می خورم . لقمه کوچک برمی دارم . به طرف راست می گذارم آهسته می جوم و به لقمه دیگران نظر نمی کنم . در موقع خوردن از یاد حق غافل نمی شوم . هر لقمه که می خورم الحمد لله می گویم و در اول و آخر دست می شویم . بهلول برخواست و گفت : تو می خواهی مرشد خلق باشی در صورتی که هنوز آداب غذا خوردن خود را نمی دانی و به راه خود رفت .

پس مریدان شیخ گفتند یا شیخ این مرد دیوانه است . جنید گفت : دیوانه ای است که به کار خویشان هشیار است و سخن راست را از او باید شنید و از عقب بهلول روان شد و گفت مرا با او کار است . چون بهلول به خرابه ای رسید باز نشست . بهلول باز از او سوال نمود تو که آداب طعام خوردن خود رانمی دانی آیا آداب سخن گفتن خود را می دانی ؟ گفت : سخن به قدر اندازه میگویم و بی موقع و بی حساب نمی گویم و به قدر فهم مستمعان می گویم و خلق خدا را به خدا و رسولش دعوت می نمایم . چندان سخن نمی گویم که مردم از من ملول شوند و دقایق علوم ظاهر و باطن را رعایت می کنم پس هرچه تعلق به آداب کلام داشت بیان نمود . بهلول گفت : چه جای طعام خوردن که سخن گفتن نیز نمی دانی . پس برخواست و به راه خود برفت .